

می‌شناسیم. اما انتقاد خود ما بر او این است که چرا اصول سلطنت را برآین تازه‌ای نهاد، و در صدد محدود ساختن قدرت آن بر نیامد... حکومت امیر را نمونه‌ای از «استبداد منور» شناخته‌اند... حکومت او سه جنبه بسیار سهم‌داشت یکی این که بر پایه قانون و عدالت نهاده شده بود، دیگر این که به تربیت مات معطوف بود، و سوم رضایت و خرسندی خاطر مردم را می‌خواست. مجموع آنها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به نظم سیرزا تقی‌خانی تعبیر می‌گردید و این توصیف ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود!

امیر به منظور اصلاح اوضاع اجتماعی ایران می‌خواست خرید و فروش حکومت و ولایات را براندازد، طبقه دهقان را از ستمگریهای گذشته آزاد کند، اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد. پس مالیه و خزانه مملکت را سروسامانی داد، از سواجب و مستمریهای گراف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیان کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود و میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار نمود و به تربیت صاحبمنصبان جدید پرداخت، فوجهای تازه درست کرد، حتی از ایلات و عشایر سرحدی هنگ نظامی جدید ایجاد نمود و ساخلوهای دائمی سرزی بر قرار ساخت. کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی احداث کرد، لباس متحد الشکل نظامی برای سربازان و صاحبمنصبان ترتیب داد، درجه‌های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید، برای تأسیس نیروی بحری، کشتیهای جنگی سفارش داد و برای کشتیهای دولتی و بازرگانی بئرق مخصوص درست کرد، در اصلاح دستگاه عدالت دیوانخانه و دارالشرع را بر اصول تازه‌ای بنیاد نهاد، امور شرعی و عرفی را از هم جدا ساخت، اقلیت مذهبی زرتشتی و مسیحی و یهودی را از اجحافهای شرعی رها کنید. آیین آزار و شکنجه را ممنوع گردانید، رسم بست‌نشستن را شکست... در اصلاح اخلاق مدنی، رشوه‌خواری و دزدی و پیشکش دادن حکام و دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت، تملق‌گویی و القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت و سدیح‌سرایی شاعران را منسوخ نموده، هرزگی و لوطی‌بازی و قداره‌کشی و عربده‌کشی مستانه در کوی و برزن را از بین برد، خواست قمه‌زدن و برخی از عادات مرسوم سوگواری عاشورا را نیز براندازد، اما کامیاب نگردید.

در اصلاح امور شهری، چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت، قانون تذکره دادن را بنیان‌گذارد، آبله‌کوبی را تعمیم داد، جزوه‌هایی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و سلایان منتشر نمود. یخچالها را از آلودگی پاک کرد، به سنگفرش کردن کوچه‌ها پرداخت، نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد، برای حرفه پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت، کروکور و گدای شهر را جمع کرد، از شهر کرج آب به تهران جاری کرد و قانونی برای تقسیم آب نوشت. در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه‌ای ساخت، در همه شهرها قراولخانه تأسیس نمود، برای نشر فرهنگ «مدرسه دارالفنون» را بنا کرد، از فرنگستان استادان قابل‌استخدام نمود، به ترجمه کتابهای اروپایی در پاره‌ای از فنون پرداخت، چاپخانه‌های جدید را توسعه داد، روزنامه وقایع اتفاقیه را تأسیس نمود، هیئتی از مترجمان زبانهای خارجی تشکیل داد و باب روزنامه‌های فرنگی را به ایران باز کرد، کارخانه‌های مختلف صنعتی و پارچه‌بافی ایجاد کرد، از صنایع ملی حمایت کرد

واستعده وطنی را معمول ساخت، استاد معدن‌شناس استخدام کرد و محصولات ایران را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد... چندین سد روی رودخانه هابست، شیلات را از دست اتباع روس گرفت، از بازرگانی داخلی و خارجی ایران پشتیبانی جدی نمود، بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را عملاً محدود ساخت. تیمچه امیر را به عنوان مجمع بازرگانان بنا کرد... از قدرت روحانیان کاست، با کهنه‌پرستی به پیکار برخاست... حمایت از حقوق اقلیتهای مذهبی از اصول سیاستش بود.^۱

امیر کبیر نظر به علاقه‌ای که به این مملکت داشت، در همان دوران نمونه‌ای از نامه‌های
امیر کبیر به ناصر الدین شاه
 ظلم و استبداد ناصری بدون این که بیمی به خود راه دهد، در نامه‌هایی که به ناصرالدین‌شاه می‌نوشت، مشکلات مملکتی را با صراحت گوشزد می‌کرد. فی‌المثل در نامه زیر امیر از دسایس شاهزادگان و قوسها و بستگان، شاه شکایت می‌کند:

قربان خاکپای همایون مبارکت گردهم، دستخط همایون زیارت شد. کاغذهایی که مرحمت فرموده بودید، رسید. در باب تدبیر آصف‌الدوله به فیروز میرزا حکم شد که آنها را نگذارد بپایند. باز هم تا آکید می‌شود مقرر فرموده بودید که تازه‌ای نیست، بلکه چه تازه تر از این هست که از دست قومهای شما، دو روز اصفهانیاها لوطی‌بازی در مسجد شاه در آورده به قدر هزار نفر زن و مرد عارض داد و بیداد کرد و پنج هزار تماشاچی جمع کرد. الله، الله بنا گذاشته بودند که خدا اول و آخرش را می‌دانست و بازی از فضل خدا و مرحمت شما خوابید. اما نمی‌دانید که بر من چه گذشت، تفصیل را فردا به خاکپای همایون عرض می‌کنم. زیاد جسارت نورزید، باقی‌الاسر همایون.

در نامه زیرین امیر از روی خیرخواهی به شاه اندر زمی دهد که در گفتگوهای خود با وزیر مختار روس جانب حزم و احتیاط را از دست ندهد و سخنی نسنجیده نگوید:

قربان خاکپای همایونت شوم، دیشب بنده کمترین از محمد علی‌خان شنیدم که جناب وزیر مختار دولت بهیه روسیه امروز شرفیاب حضور همایونی خواهند شد، اما نفهمیدم مطلبی دارد یا دیدن محض است. اما استدعا دارد که اگر دیدن است چنین مکالمه فرماید که اگر بعد از اینها مطلبی در جواب و سؤال لازم شود و فدوی بگوید که حکم همایون است باور نماید. و اگر بطلب عرض نماید اسیدوار است که چنان جوابهای درست در عین آراسی و سلایمت بفرمایند که بسیار مستحسن شود. نقل سیاه‌ها و ایلچی انگلیس نشود که شش ماه است متصل می‌گویند که شاهنشاه راضی بودند، توفیقی برهم زدی. اگر چه جسارت بود اما لازم بود عرض شد. باقی‌الاسر همایون.

در سومین نامه‌یی که نقل می‌کنیم امیر از خرابی وضع مالیّه مملکت می‌نالد:

قربان خاکپای همایونت شوم، در باب بنایی عمارت سرکاری مقرر فرموده بودند که

کار نمی‌کنند. فدوی هم شنیده‌ام که اسماله در هیچ یک از اسور بنایی از قبیل عمارت و مدرسه نظامیه و سربازخانه کار نشده است. سبب معلوم، از جهت بی پولی است... آه وناله درباب پول و این که تا به حال قریب چهار هزار تومان قرض کرده‌اند، اگر عرض نماید که سخارج عید و دو قافله گرگان و خراسان و تدارک و مواجب قشون و هم‌رهان اردو را به چه زحمت سرانجام کرده، گمان در عرض خود بی‌صداقت نباشد...^۱

اقدامات اصلاحی امیر کبیر

از مترقی‌ترین کارهای امیر کبیر اصلاحات مدنی اوست. امنیت مالی و جانی که او برقرار کرد، در ایران بی سابقه بود. عدالت حاکم بر اسور شد و شیوه حکمرانی را تحت قاعده آورد. خود به مباحث ضمن نامه‌ای به جان داود (۸ رمضان ۱۲۶۷) می‌گوید، قرار در کار حکام داده شده است که یک نفر جرئت دینار تعدی به احدی ندارد، دست سپاهیان را که همیشه مظهر زورگویی و قلدری بودند، از تعدی به مردم به کلی قطع کرد و سنت اخذ سیورسات را در منازل سرراه بر انداخت.^۲ برای اطلاع جمهوریات اعلامیه‌ای در این باره در روزنامه وقایع اتفاقیه انتشار یافت... امیر کبیر در انتظام دستگاه قضا، با بر انداختن رشوه‌خواری و منع صدور احکام ناسخ و منسوخ، محاضر شرع را که مرجع رسیدگی به اسور شرعی بود، اصلاح کرد. یکی از ملاحظاتی را که رشوه‌گرفته و شهادت به ناحق داده بود، از لباس روحانی خلع کرد و کلاه بر سرش گذاشت. روزنامه وقایع اتفاقیه می‌نویسد: «شخص ملایی شهادت ناحق در حق مدعی داد. و رشوت گرفته بود بعد از آن در حق مدعی علیه هم در بطلان همان ادعا شهادت داده بوده است. امنای دیوانخانه سبار که این گزارش را معلوم کرده آخوند سزبور را تنبیه نمودند و بعد عمامه از سرش برداشته و کلاه بر سرش گذاشتند که شخص غیر اسین در سلک اسنای این مسلک نباشد.»^۳

امیر از حدود اختیارات محضر شرع کاست و به صلاحیت دیوانخانه که مرجع رسیدگی به «عرفیات» بود افزود. او مقرر داشت در هر قضیه حقوقی، که یکی از طرفین دعوی از اقلیت‌های مذهبی (زرتشتیان، یهودیان و عیسویان) باشد، رسیدگی به آن از صلاحیت محضر شرع بیرون و باید مستقیماً به دیوانخانه احاله شود... همچنین به حکام ولایات دستور داد که اقلیت‌های مذهبی در اقامه مراسم مذهبی خود کاملاً آزاد هستند. از جمله به حاکم خوزستان دستور داده شد که طایفه صابی را مجبور به قبول دین اسلام نکنند مگر آن که خود دین اسلام را قبول کنند.

تجدید قدرت حکام

تا قبل از روی کار آمدن امیر کبیر، حکام ایالات با قدرتی ناسحدود فرمانروایی می‌کردند و نسبت به مردم عادی و مجرمین رفتاری ظالمانه داشتند. «سیرزا تقی‌خان دره ۲ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ ضمن دستور العمل عمومی به حکام ولایات مقرر داشت که اولاً اعمال شکنجه و مجازات‌های نامناسب را بکلی ترک گویند و ثانیاً هر متهمی را پس از تحقیق کامل و در صورت اثبات جرم به کیفری که درخور گناه اوست برسانند. این دستور العمل برای اطلاع عموم و حکام در روزنامه وقایع اتفاقیه

۱. مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۶ و ۷، ص ۱۱ به بعد (از روی خط امیر در کتابخانه مجلس نقل شده است)

۲. فکر آزادی، ص ۵۱، به بعد

۳. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۳۱

منتشر گردید. « اسیر کبیر، در پیشرفت افکارش مؤمن و در اجرای نقشه‌های اصلاحی خود با همت و درست‌کردار بود و سی‌خواست ایران نوی برپا سازد. به‌قول دکتر پلاک اطریشی: «میرزا تقی‌خان مظهر وطن‌پرستی بود، یعنی همان اصلی که در ایران مجبول است، آنچه‌سی دادند او و نمی‌گرفت خرج معدوم کردن وی شد.»

نهالی که نشانده بود بارور نشده او به‌خاک و خون غلطید و بعد از او روزگار ایران به سیاهی کشید... میرزا عباس‌علی‌خان آدمیت می‌گوید: «کشتن اسیر کبیر بزرگترین خیانت سلسله قجر به خلق ایران بود.» باید گفت که اگر عباس‌میرزای ترقیخواه خیراندیش و احمدشاه آزادخواه و مشروطه طلب نبودند، افراد دودمان قاجاریه در زمره بدترین شهروانی به‌شمار می‌آمدند که بر این سرزمین فرمانروایی کرده‌اند. آنها در دورانی از تاریخ که سیر مدنیت عالمگیر بود، مسؤلیت و محکومیت بزرگی در عقب‌ماندگی ایران از کاروان علم و معرفت جدید به‌گردن دارند. هر مرد اصلاح‌طلب و ترقیخواه که در ایران برخاست، به‌دست پادشاهان کژکردار و درباریان فاسد کارشان نابود گردید.»

عزل امیر: مقدمات عزل اسیر از مدتها پیش فراهم شده بود. غیر از مهدعلی‌پادشاه، درباریان و دیگر مفتخواران و نمایندگان سیاسی روسیه و انگلستان نیز از اصلاح اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران سخت نگران بودند و به‌خوبی می‌دانستند که فقط در یک بازار آشفته و در یک ایران خراب و بی‌سروسامان می‌توانند به‌آرزوهای خود برسند. شاه نیز مطلقاً با اصلاحات عمیق اجتماعی و بیداری مردم موافق نبود و از ته دل وصیم قلب کارهای امیر را تأیید نمی‌کرد. در عین حال نمی‌خواست خدسنگزار واقعی و دوست صمیمی خود را یکباره از تمام مناصب معزول نماید. این است که دو روز پس از عزلش نامه‌ای مهربانانه به‌امیر نوشت. اینک دستخط شاه (۲۰ محرم ۱۲۶۸)

«جناب امیرنظام به‌خدا قسم، به‌خدا قسم هر چه می‌نویسم حقیقت است و فوق‌العاده شما را دوست می‌دارم. خدا سرا بکشد اگر بخواهم تا زنده‌ام از شما دست بردارم یا این که بخواهم به‌قدر سر سوزنی از عزت شما کم کنم. طوری نسبت به‌شما رفتار خواهم کرد که حتی یک نفر هم از موضوع اطلاع پیدا نکند. به‌نظر می‌آید که زیادی کار شما را خسته کرده است. حالا دوسه قسمت کارها را به‌عهده خودم گرفته‌ام، تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به‌مهر و امضای شما صادر می‌شد، از این به‌بعد هم به‌مهر شما خواهد بود. تنها فرقی که کرده این است که مردم ببینند من شخصاً به‌امور غیرنظام رسیدگی می‌کنم. در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد، مگر چیزی که شما مصلحت بدانید. مبدا خیال کنید اجازه دهم کسی عریضه بی‌خودی بنویسد یا درباره‌ هیچ کس حقوق و مستمری برقرار کنم یا مثل زبان شاه سرور پولی به‌هدر برود حاشا یک‌شاهی بیشتر از آنچه مقرر داشته‌اید به‌هیچ کس بدهم یا این که هیچ کس بتواند حرفی بزند.»

ناصرالدین‌شاه توسط خواهرش ملکزاده‌خانم عزت‌الدوله زن امیر، پیام محبت‌آمیز دیگری به‌میرزا تقی‌خان فرستاد. امیر به‌همین دل خوش داشت. به‌شاه ضمن نامه‌ای می‌نویسد:

«از شرفیابی این غلام گریزان نشوید، گریزان شده‌اند زیرا که از اول رضای شما را خواسته و می‌خواهم اگر میل دارید ساعتی شرفیاب حضور شما شوم، همه این حرفها تمام می‌شود...»
سرانجام شاه با شرمندگی نامه زیر را به امیرنظام می‌نویسد:

«جناب امیرنظام به خدا قسم، امروز خیلی شرمنده بودم که شما را ببینم. من چه کنم به خدا ای کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری کنم. به خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم، گریه می‌کنم به خدا قلب من آرزوی شما را می‌کند، اگر باور می‌کنید و بی‌انصاف نیستید، من شما را دوست می‌دارم.

بیگلربیگی آمد و از حرفهای او این طور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع به کجا خواهد انجامید؟ چه کسی می‌تواند یک لحظه حرفی علیه شما بزند؟ به خدا قسم اگر کسی چه در حضور من، چه پیش اشخاص دیگر یک کلمه بی‌احترامی در باره شما بکند، پدر سوخته‌ام اگر او را جلو توپ نگذارم. به حق خدا نیتی جز این ندارم که من و شما یکی باشیم و با هم به کارها برسیم به سر خودم که اگر شما غمگین باشید، به خدا نمی‌توانم تحمل غمگینی شما را بکنم. تا وقتی که شما هستید و من زنده‌ام، از شما دست برنخواهم داشت. آجودان باشی وزیر جنگ خواهد شد و تمام کسی که شما آنها را گماشته‌اید، در مقامشان باقی خواهند بود. حتر، به قدرتشان نیز افزوده خواهد گشت. وزیرنظام به حکومت عراق خواهد رفت، چراغ‌علی‌خان در اصفهان می‌ماند، دیگران همچنان باقی خواهند بود. می‌بینید تغییری داده نشده است. به خدا قسم می‌خورم اسور نظام را به عهده شما و آگذار کردم که با جدیت به آنها رسیدگی کنید. اگر نکنید خدا و پیغمبر خدا جزای شما را بدهد. برای ابراز لطف خود شمشیری مکمل به الماس گرانها با حمایتی که به گردن خود می‌بستم برای شما می‌فرستم. برای خاطر خدا آنها را قبول کنید و فردا بیاوید سرا ببینید. بنا به دستورها و اوامر شما جیره و حقوق هنگها باید پرداخت شود. از اول نوشته‌ام در اسور نظام به هیچ نحوی مداخله نخواهم کرد. عایدات دولتی نیز کمترین تغییری از میزانی که مقررات آن را خود شما تعیین نموده‌اید نخواهد کرد.»

با وجود تقسیم کارها، همکاری امیرنظام با صدر اعظم فاسد و مغرضی چون اعتماد-الدوله امکان‌پذیر نبود. به همین علت این دوره بیش از سه روز نپایید. از نامه‌ای که اسیر در همین سه روز به شاه نوشته، اختلاف اصولی میان آن دو آشکار می‌شود: «فوج خلخال خوب مشق می‌کنند... اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند.»

راجع به صدر اعظم فرمایش اعلیحضرت مطاع است. «اما مشوسان ایشان وساطت سردم را زیاد می‌کنند. سردسان بی‌سروپا را با رشوه می‌خواهند صاحب منصب کنند، چنانکه یک دو نفر را برقرار کرده میرزا فضل‌الله وزیرنظام هفتصد تومان از ابوطالب‌خان شقاقی گرفته و حکم سرهنگی داد... همه سردم به این خیالات خواهند افتاد. سخن اسیر در وصف تغییر وضع بسیار با معنی است و تأثر خاطر خود را بیان می‌کند.

«این غلام نمی‌تواند نظم دهد بی‌نظم هم کار از پیش نمی‌رود. این درد غلام را می‌کشد که سردم سیرزا (یعنی میرزا فضل‌الله برادر سیرزا آقاخان) گویند آن نظم میرزا تقی‌خانی

گذشت، مردن را بر خود گوارا تر از این حرفه می‌دانند...»^۱

تمام دلایل و شواهد نشان می‌دهد که در دولت جدید وجود امیر مصلح و مزاحم دستگاه است و به همین علت دشمنان داخلی و خارجی قدم به قدم نقشه‌های شیطانی خود را عملی کردند تا خون او ریخته شد. شیل که خود در سقوط دولت امیر تأثیر فراوان داشت، می‌نویسد: «همین که شاه از زیر نفوذ امیر نظام رهایی یافت، گروهی از اطرافیان خود را که امیر بیرونشان کرده بود به دربار بازگردانید و شروع کرد به دستخط صادر کردن و انعام دادن و برقرار کردن مستمری...»

شیل در گزارش دیگری می‌نویسد: «به اعتمادالدوله بصراحت گفتم رسوایی او در رشوه‌خواری و این که هر کس پول بیشتر بدهد منصب را به او واگذار می‌کند مایه سلب اعتماد شاه نسبت به وی گشته... دزدی خود را انکار کرد و گفت عوض این سرزنشها باید به او آفرین گفت، چه حسن روابط ایران را با انگلستان و روس و عثمانی او برقرار نموده است.»^۲ با سقوط دولت امیر نه تنها هرج و مرج قدیم تجدید گردید، بلکه نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی نیز از حد خود تجاوز کردند و بار دیگر مداخله در مسایل داخلی ایران آغاز گردید. مشیرالدوله ساسور ایران در کمیسیون مرزی می‌نویسد: «پس از عزل سیرزاتقی خان نمایندگان انگلیس و روس و عثمانی روش تعدی آمیزی پیش گرفته، حتی اراده دارند تکلیف کنند و دولت ایران بیدق را از محرمه بردارد.»^۳

مقام سلطنت: در ایران از دیرباز تا آغاز مشروطیت سلاطین از قدرت و اختیارات نامحدود برخوردار بودند. مدت‌ها سلاطین عاقل و مآل اندیش از قدرت و توانایی خود کمتر سوءاستفاده می‌کردند. امیر کبیر ضمن نامه‌ای که در ۲۴ ذیحجه ۱۲۶۷ به نمایندگان روس و انگلیس نوشته است، چنین می‌گوید: «از آنجا که آیین پارلمانی در ایران تأسیس نیافته، همه احکام صادر، ناشی از اراده پادشاه است. خود او و دیگر وزیران فقط نوکران و «واسطه تبلیغات و فرمایشات» شهریارند و بس.» می‌نویسد: «بلی بر همه اقارب و اباعد ظاهر است که جمیع احکام صادره دولت علیه ایران منوط به اجازه و حکم سلوکانه اعلیحضرت ظل‌اللهی روحی فداه است و هیچ وزیری بی حکم و فرمایش اعلیحضرت شاهنشاهی مظهر و مصدر هیچ حکم و عملی نمی‌تواند شد و رسم مشورتخانه الی الآن در ایران معمول نیست که اول وزراء مشاوره نمایند و حکم سلاطین در ثانی صادر شود. بلکه جای شبهه و انکار نمی‌تواند بود که جریان کل احکام کلیه و جزئیه از نفس نفیس همایون است...» همچنین در نامه ۶ شعبان ۱۲۶۶ به وزیرای مختار انگلیس و روس می‌نویسد: «دوستدار را در همه اسورات متعلقه به دولت علیه ایران قدر ذره‌ای بی‌اذن و اجازه اعلیحضرت قدر قدرت... اختیاری نبوده... آنچه آن جنابان به دوستدار می‌نویسد، دوستدار به حضور معدلت دستور اعلیحضرت پادشاه با فر و جاه که صاحب تاج و تخت ایران است عرض می‌کند و آنچه بفرمایید به آن جنابان می‌نویسد. البته در این سخنان امیر خواسته از سیاست خود دفاع کند و مصلحت دولت را منظور داشته است. به هر حال از لحاظ اصول حکومت استدلالش درست است. اما از نظر قدرت صدراعظم، چون امیر

ذوالریاستین بود، یعنی وزارت کشور و امارت لشکر را به عهده داشت، مجموع دستگاه اجرایی و اداره مملکت در قبضه او بود. به گفته ناصرالدین شاه «به این قدرت پیشکار و وزیر اهدا در ایران نیامده بود.» امیر خود با تمرکز قدرت در دستگاه صدارت موافق نبود. از این رو خود گفته بود «که چون کارها انتظام یافت، به تأسیس وزارتخانه‌ها و تقسیم کار دست خواهد زد.» مناسبات امیر با شاه دو جنبه متمایز داشت، یکی جنبه تربیتی و دایگی و دیگر جنبه رسمی و دولتی، همه گزارشهایی را که از داخل و خارج کشور می‌رسید، به اطلاع شاه می‌رسانید و گاه در مسایل مهم از او کسب تکلیف می‌کرد. با این حال مغز سیاست و اداره مملکت، میرزاقی خان بود. اصول سیاست را او تعیین می‌کرد، در جرح و تعدیل آن با شاه مشورت می‌نمود، تصویب شاه را که به دست می‌آورد، پیش می‌برد. از نظر تربیتی مناسبات امیر و شاه یک حالت خاص استثنایی داشت نه رابطه عادی.»^۱

رابطه صدراعظم و سلطان، نه به عالم پیر و مریدی حاجی میرزا آغاسی و محمدشاه شباهتی دارد و نه شبیه وضع تحکم آسبز خشک صدراعظم مقتدری چون قایم مقام و محمدشاه است. دقیق ترین بیانی که می‌توانیم بکنیم این که تا مدتی میانه امیر و شاه یک حالت پدری و فرزندی وجود داشته... شاه از تندبهای اسیر نمی‌رنجید و محبتش نسبت به وی متقابل بود. یگانه هدف امیر این بود که به شاه فن مملکتداری را بیاموزد، به کارها هوشیار باشد، به مسؤلیت سلطنت واقف باشد. در یکی از مهمترین نامه‌های امیر که به دست ما رسیده، شاه را متنبه می‌گرداند که «به این طفره‌ها امروز فردا کردن و از کارگریختن، در ایران به این هرزگی حکما نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش یا مردم، فدای خاکهای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید، بسم الله چرا طفره می‌زنید؟ موافق قاعده کل عالم، پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی ساله و چهل ساله به تخت سلطنت نشسته باشند. در ده سالگی نشستند و سی و چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند. هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود؟ و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایید از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمایید؟ قورخانه و توپی که باید به استرآباد برود رفت یا نه؟ این همه قشون که در این شهر است از خوب و بد سرکرده‌های آنها چه وقت خواستید؟ و از حال هر فوج دایم خبردار شدید؟ و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید، یا دایم محتاج وجود یک بنده بی باشید. اگرچه جسارت است، اما ناچار عرض کردم، باقی الاسر همایون.»

نامه بعدی امیر می‌نماید که سخنش در شاه تأثیر کرد... و به کار دولت دل داده است. پس شاه را تشویق می‌کند که «دوباره این طور دماغ در کار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد به فضل خدا ذات مبارک دوی هر دردی باشد، و چنان محیط به کار شوند که بی‌مشاوره احدی خدمات کلیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد. اینها تملق و جسارت نبود، حقیقت گویی بود که جسارت به عرض می‌شود.» تعلیم و تربیتی که امیر به

شاه داد، در پرورش ذهنی و شخصیت او... تاثیر بخشید و اثر آن در نامه‌ها به چشم می‌خورد... نمونه‌ای از دستخطهای شاه به اسیر که سراقبت او را در کارها می‌نماید نقل می‌کنیم:

جناب اسیرنظام - انشاءالله احوالتان خوبست، با کارهای امروز نمی‌دانم چه کردید جواب کاغذهای روس و انگلیس را البته نوشتید، دیگر سلیمان‌خان کی می‌رود؟ احکاش را گفتید بنویسند یا خیر؟ دیگر از سلامتی احوالتان و اسورات دو کلمه قلمی نمایند، مستحضر باشم. فی جمادی الثانی ۱۲۶۶

«... به همان اندازه که اسیر از پشتیبانی و محبت قلبی شاه برخوردار بود، بزرگان دولت و اندرون شاه با او سردشمنی داشتند. اسیر تمایلات جاه طلبان اهل دربار را تا اندازه‌ای مهارگردانید، جلوش نفع پرستانه آنان را گرفت. در دولت وی نه کسی را مجال دخل و تصرف بیجا در کارها بود و نه توان دزدی و تعدی به حقوق دیگران. اصلاحات ترقی خواهانه اسیر خاصه اقدام او در کاستن مواجب و مستمریهای گزاف اهل دولت و شاهزادگان و درباریان آنان را به دشمنی اسیر برانگیخت. سخن شیل وصف درستی است از اخلاق اکثر بزرگان از هر دوره‌ای از تاریخ جدید ایران: چیزی که در این ملک وجود ندارد، شرف و حیثیت و ایمان و حق شناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی حاکم بر هر چیز است و انگیزه‌های آبی و هوس و نیرنگ و افسون به این جا سعه مستولی است.» بزرگترین دشمنان اسیر مهدعلیا سادرشاه (یعنی سادرزن خود اسیر) بود. همه بدخواهان اسیر به دور او گرد آمده بودند و هر کس از هر جا رانده بود، به سوی او روی می‌آورد. مهدعلیا، زنی با هوش، جاه طلب، تجمل پرست، از زیبایی بی‌بهره خط و ربطش خوب و در مکر زنانه استاد بی‌بدلی بود. شخصیت روانی او را دو عنصر عمده یعنی جنون جنسی و قدرت خواهی می‌ساخت. اسیر نخست با مهدعلیا سدارا می‌کرد، ولی سرانجام کار آنها به دشمنی علنی کشید، اسیر قایق آمد، دستگاه مادرشاه تحت نظارت دولت قرار گرفت و به امر شاه هیچ کدام از شاهزادگان بدون اجازه کتبی حق دیدار مهدعلیا را نداشتند. مهدعلیا به شاه نوشت «... سیرزاتقی شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود.» زندگی خصوصی مهدعلیا نیز به شاه‌گران آمد و به سعیر الممالک گفته بود: «زنی که به‌خانه مادر من رفت، به کار تو نمی‌خورد، طلاق بده.»

به این ترتیب مهدعلیا که در فاصله مرگ محمدشاه و استقرار حکومت ناصری حکمش روان بود، از شاه و وزیر تحقیر و توهین فراوان دید. شاه علی‌رغم میل مادرش خواهر خود عزت‌الدوله را به عقد نکاح اسیر درآورد. با این حال درباریان و کلیه عناصر مفتخور و بیکاره تحت رهبری مهدعلیا علیه اسیر صف‌آرایی می‌کردند. چون اسیر کاملاً از اوضاع آگاه بود، در نامه‌ی خصوصی به شاه می‌نویسد: «دشمن از برای این غلام از مرد و زن زیاد است. خداوند عالم وجود پادشاه را از بلا محافظت نماید.»

ناصرالدین‌شاه که از مدتها پیش، فعالیت‌های ترقیخواهانه اسیر کبیر
جریان عزل و قتل امیر کبیر
در ربیع الاول ۱۲۶۸
را به زبان سلطنت و فرمانروایی خویش و خاندانش می‌دانست،
تصمیم گرفت به‌صدارت او پایان بخشد. لذا در روز پنجشنبه ۱۹

محرّم ۱۲۶۸ دستخطی به این مضمون برای امیر فرستاد: «چون صدارت و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید با کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم. به آن کار اقدام نمایند تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم.»

«امیر که خود را خدستگزارى صادق مى دانست، از این امر سخت ناراحت شد و به شاه پیغام داد که گناه او چیست؟» مدعیان امیر که از مدتها پیش ذهن شاه را مشوّب کرده بودند به نام شاه شرحی دایر بر «تقصیرات امیر» بر روی کاغذ آوردند و به دست میرزا آقاخان اعتماد-الدوله وزیر لشکر برای امیر فرستادند. امیر پس از مطالعه، از شاه تقاضای ملاقات کرد تا شاید با تقریر خدمات صادقانه خود خشم شاه را فرو نشاند. امیر در نامه خود به شاه صریحاً می نویسد: «... این که اصرار در شرفیابی حضور داشته، و باز دارم... برای آن است که هرزگی و نماسی و شیطننت اهل این ملک را می شناسم. این رشته که به دست آنها افتاده، دست نمی کشند و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی برآمدند بالمره خراب... و هم جمیع کارهای پخته را خام می نمایند...»

بالاخره شاه به تقاضاهای کتبی و شفاهی امیر تسلیم شد و به او اجازه ملاقات داد. در این گفتگوی تاریخی به قول صاحب نامسخ التوادیح امیر به عرض رسانید که این مملکت را من به نظام کرده ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده ام، این دبیران و دفترخانه از من آراسته گشته است و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شده، اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران سال دیوان ارتفاع دهد و در آنجای حدود و اقصای ثغور حراست قلاع و بقاع کند؟ من بودم که متمدین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجأ و پناهی نگذاشتم. امروز به جای پاداش سراکیفر نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت.»^۱

شاه از این سخنان صریح و دور از بداهنه و تملق بیش از پیش در عزم خود راسخ گردید. میرزا آقاخان که از مدتها پیش در صدد احراز این مقام بود، پس از آن که با اصرار زیاد امیر را به امضای تقصیرنامه واداشت، تصمیم گرفت به دست ایادی و عمال خود، شاه را رام کند زیرا میرزا آقاخان اعتمادالدوله سردی بدنام و اجنبی پرست بود.^۲ و از قبل از ورود ناصرالدین شاه به تهران و جلوس به سلطنت، خود را تحت حمایت کلنل شیل وزیرمختار انگلیس قرار داده بود و از او حقوق و مستمری می گرفت «و شاه به این معنی واقف بود»، سه روز میرزا آقاخان را در دربار معطل نگاه داشت و به او تکلیف کرد که یا صدارت عظمی را اختیار کند یا وابسته و تحت الحمايه وزیرمختار انگلیس باشد. «میرزا آقاخان به وزیرمختار انگلیس مراجعه نمود و از او تکلیف خواست، کلنل شیل پیغام داد که به عقیده او حفظ حمایت انگلیس حتی بر تاج کیانی نیز ترجیح دارد ولی اگر میرزا آقاخان به قبول صدارت سایل و مصراست اختیار با خود اوست.»^۳ سرانجام اعتمادالدوله که دلباخته مقام صدارت بود، ضمن نامه ای به ناصرالدین شاه چنین نوشت:

۱. امیرکبیر، تألیف عباس اقبال، ص ۳۱۱

۲. نامسخ التوادیح، ص ۶۰۳

۳. حکایات گوینو، ص ۷۱

«این چاکر قدیمی پدر بر پدر خانه زاد و نمک پرورده این آستان مبارک بود... خودم و اجدادم به ابرت خدمت کرده ایم... استعدای این چاکر این است که اگر عرضی شود تحقیق شود و بعد از اثبات، عقوبت شود. محرم ۱۲۶۸.»

در حاشیه همین کاغذ به خط میرزا آقاخان ایضاً مرقوم است: «این بنده درگاه در زیر حمایت هیچ دولتی به جز در ظل حمایت شاهنشاه ایران ظل الله بلکه نیستم و امید الطاف و مرحمت از این آستان سروت نشان داشته و دارم.»

اعتمادالدوله پس از کسب قدرت نیز به خوبی می دانست تا امیر زنده است کار او قوام و دوامی نخواهد داشت و ممکن است شاه روزی بر سر عقل آید و بار دیگر از خدمات این مرد صدیق استفاده کند. بنابراین وی با کمک مهدعلیا بر آن شدند که به هر ترتیبی ممکن است نخست امیر را از تهران برانند و سپس به نحوی موجبات قتل او را فراهم کنند. بالاخره این دو دشمن دیرینه، شاه را واداشتند که بر امیر حکومت فارس یا اصفهان یا قم را تکلیف و او را در انتخاب یکی از این سه مقام مخیر نماید. شاه نیز چنین کرد. ولی امیر چون تأمین جانی نداشت از قبول این مشاغل سر باز زد. بالاخره کلنل شیل وزیرمختار انگلیس با گرفتن اطمینان از شاه امیر را به قبول حکومت کاشان وادار نمود و امیر به این مقام کوچک تن داد. در این موقع بحرانی وزیرمختار روس چون دید میرزا آقاخان نوکر قدیمی انگلیسیها به صدارت نشسته و از بیم آنکه مبادا منافع دولت متبوع او به خطر افتد، به حمایت امیر برخاست و با محاصره مسکن امیر با عدمای قزاق کوشید جان امیر را از خطر حفظ کند. ولی این عمل نسنجیده وزیرمختار به زیان امیر تمام شد. شاه به اقدامات وزیرمختار، شدیداً اعتراض کرد و او بی درنگ تسلیم شد و انگلیسیها نیز از حمایت امیر دست کشیدند. این جریانات به نفع دشمنان امیر پایان یافت. بالاخره شاه به موجب دستخطی امیر را از کلیه مناصبی که به او محول بود برکنار و مسلوب الاختیار کرد و دستور داد که او را تحت الحمايه به فین کاشان ببرند و در آنجا تحت مراقبت قرارگیرد. خانم شیل در کتاب خود می نویسد در روز حرکت امیر من در بیرون شهر تهران بودم، چون چشمم به کالسکه و تخت روان که حامل امیر و عزةالدوله بود افتاد بسیار متأثر شدم و آرزو کردم که آنها را از این ورطه هلاک خلاصی بخشم. در تمام مدت چهل روزی که امیر در فین متیم بود، هیچ گاه از بیم جان از اندرون خارج نشد. ماسورین و سربازان به انواع مختلف موجبات ناراحتی او را فراهم می کردند. عزةالدوله عیال او صمیمانه از شوهر خویش حمایت و مراقبت می نمود، همواره غذایی که برای امیر تهیه می شد قبلاً می چشید. برخی از مورخان متعلق و بی شخصیت عهدناصری، ظاهراً از بیم قدرت سلطان از بیان حقیقت سرباز دزدانده سپهر در ناسخ التواریخ علت سرگ امیر را ضعف و بیماری ذکر می کند و هدایت درودرضه الصفای ناصری می گوید: «به واسطه تسلطنقم و تغلبسقم در شب شبه ۱۸ ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد.»

تنها در کتاب حقایق الاجباد تألیف سیرزاجعفرحقایق نگار جریان قتل امیر به اختصار بیان شده است. «پس از مدت یک ازربعین، بر حسب صوابدید ابناء و اسرافنائیش بر بقایش

سرجح گردید. حاجی علیخان فراشباشی به کاشان شتافت، روز هجدهم ربیع الاول در گرمابه بدون عجز و لابه‌ایابی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت فصاد دژخیم نهاد اجل به‌تقصید یمین و یسارش پرداخته و به‌دیوار عدمش روانه ساخت.»

«به‌طوری که بعضی از ارباب اطلاع‌گفته و نوشته‌اند، یکی از شرایط قبول صدارت اعتمادالدوله قتل امیر بود و امیر به‌خوبی متوجه وضع خاص خود بود. منتها دشمنان امیر به انواع وسایل و با اعزام نمایندگان مخصوص از زن و مرد، به‌امیر وانمود کردند که شاه در مقام عفو اوست و به‌زودی خلعت نجات از طرف دولت برای شما می‌رسد و بار دیگر به‌صدارت خواهید رسید. با این حال عزة‌الدوله به‌این مواعید خوشبین نبود و از رفتن امیر به‌حمام جلوگیری می‌کرد و می‌گفت صبر کن تا خلعت برسد. امیر معلوم نیست به‌چه علت فریب این سخنان دروغ را خورد و به‌تقصید حمام حرکت کرد. چون به‌حمام داخل شد، اعتمادالسلطنه نیز از راه رسید و بی‌درنگ از احوال امیر جويا شد. گفتند حمام است. بی‌درنگ وارد حمام شد و در حمام را بست و خود با همراهان به‌اندرون حمام وارد شدند. امیر چون او را دید به‌فرجام کار خود پی برد. چون از سوابق اعتمادالسلطنه با خبر بود، سعی کرد با تطمیع، او را از ارتکاب این جنایت بازدارد. ولی تلاش او مؤثر نیفتاد. سرانجام با سواقت امیر سلطانی چندفصد از امیر کرد، خون زیادی بیرون آمد و امیر جان سپرد. به‌طوری که از منابع دیگر برمی‌آید، امیر به‌اعتمادالسلطنه گفت: «آیا می‌گذارید که من از حمام بیرون بیایم آن وقت مأسورت خود را انجام دهید؟ گفت خیر. گفت سی‌گذارید وصیت خود را بنویسم؟ گفت خیر. گفت سی‌گذارید یک‌دو کلمه با عزة‌الدوله پیغام داده خداحافظی کنم؟ گفت خیر. گفت پس هر چه باید بکنی، بکن. اما همین قدر بدان که این پادشاه نادان، مملکت ایران را از دست خواهد داد. حاجی علیخان (اعتمادالسلطنه) گفت: صلاح مملکت خویش خسروان دانند.»^۱

خانم شیل در کتاب خود می‌نویسد: قبل از اجرای حکم اعدام، یکی از خانمهای حرم پیش عزة‌الدوله آمد و به‌او گفت شاه بر سر مرحمت آمده و خلعت شاهانه، در راه است. امیر پس از شنیدن این کلمات فریب‌خورد و تنها به‌حمام رفت و آن خیانت به‌وقوع پیوست. قولی که جملگی برآند این که، امیر کمترین ضعیفی نشان نداد و با کمال شجاعت دستور داد تا دو دست او را فصد کنند. به‌این ترتیب حاجی علیخان چنان که در دستخط شاه نوشته شده است «در انجام این مأسورت بین الاقران مفتخر و به‌سراحم خسروانی مستظهر گردید.»^۲

«معمدالدوله حاجی فرهاد میرزا برای ساده تاریخ قتل امیر این چهار جمله را یافته است: «کو امیر نظام»، «خدمت کرد»، «به‌هجدهم ربیع‌الاول مقتول گردید»، «سرد بزرگی تمام شد» که همه به‌حساب جمل باسال ۱۲۶۸ برابر است.»^۳ استاد فقید عباس اقبال درباره‌ آثار سوء قتل امیر می‌نویسد: «... این حادثه جانگداز برای ایران و ایرانی متضمن دو رشته آثار سوء بود یکی آنکه بی‌اغراق خاک مدلت بر فرق کشور و قومی ریخت که امیر عمر خود را برای نجات آنها از حال نکبت و بدبختی صرف می‌کرد و از میان رفتن او بار دیگر این کشور و این قوم را

۱. امیرکبیر، تالیف اقبال، ص ۲۵

۲. همان، ص ۲۵۸

۳. همان، ص ۲۶۰

پیش از پیش در گرداب ذلت و پستی انداخت... و زشت‌نامی و ذکر بسیار بدی بر اثر این حرکت شنیع در خارجه و در میان خارجیان دانستگیر قوم ایرانی شد.» واتسن در تاریخ ایران خود پس از نقل واقعه قتل امیر چنین می‌نویسد: «به این شکل سردی که با این پایه برای احیای ایران رنج برده بود، به دست مردم همین ایران از میان رفت، امیر تنها سردی بود که کفایت و وطن‌دوستی و قدرت‌نفس و پاکیزه‌داسنی را با هم یکجا جمع داشت، یعنی به‌صفتی متصف بود که یک صدراعظم ایرانی تا آنها را نداشته باشد نخواهد توانست کشتی مملکت را در میان این همه سوانح و حوادث به ساحل برساند.»^۱

خانم شیل در کتاب خود می‌نویسد: «من از واقعه قتل امیر چنان نفرت به هم رسانیدم که تنها آرزویم ترک چنین کشوری است که در آن این قبیل جنایات باصحه دولت به وقوع می‌پیوندد...»

قتل امیر در اروپا با تأثر فراوان منعکس گردید. وزارت خارجه انگلیس پس از اطلاع از این جنایت، به وزیر مختار خود دستور داد که به دولت ایران اظهار کند که دولت انگلیس جریان این امر شنیع و وحشی‌منشانه را با کمال اکراه و تغییر طبع شنید. «مخصوصاً دولت انگلیس از این که ناصرالدین‌شاه با دستخط خود قول داده بود که به هیچ وجه به شخص امیر اذیت و آزاری نرساند و به قول خود وفادار نمانده، اظهار شگفتی می‌نماید.»^۲

گویینو بعد از توصیف قتل امیر می‌نویسد: «... عزة الدوله به حال پریشانی تمام به تهران آورده شد. ملاقات اولی او با برادرش ناصرالدین‌شاه به وضعی بس ناگوار صورت گرفت چه شاهزاده‌خانم ناسزایی نبود که به برادر نگفت. اما مصیبت عزة الدوله به همین جا خاتمه نیافت زیرا که به او امر شد که به عقد پسر صدراعظم حالیه (یعنی میرزا کاظم خان نظام‌الملک پسر میرزا آقاخان نوری) که جوانی است بیست و دو ساله و بی‌شعور، درآید. او جز قبول امر چاره‌ای نداشت و مادر و برادرش با وجود بی‌میلی شدید عزة الدوله آن قدر با او بدرقتاری کردند که ناچار به این کار تن در داد و به شاه گفت: این بار دوم است که مرا به اجبار شوهر می‌دهی...»^۳

ناصرالدین‌شاه بعد از قتل امیر کبیر گاه تظاهر به ندامت و پشیمانی می‌کرد. چنان که یک بار ضمن دستخطی خطاب به مظفرالدین‌شاه نوشته بود: «قدر نوکر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم بتراشم نتوانستم.»^۴ سردسته مخالفان امیر مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه و کلیه شاهزادگان و روحانیان و درباریان مفتخوری بودند که مستمری آنها قطع شده بود. ولی از این میان مهدعلیا مادر زن امیر کبیر نفوذ و قدرت بیشتری داشت. به قول هدایت: «دربار او پناهگاه متخلفین و دشمنان اصلاحات اجتماعی بود. در دستگاه این زن عده‌ای خواجه سرا و خدمتکار خدمت می‌کردند و در آبدارخانه او انواع ظروف طلا و نقره گردآوری شده بود، و هر ظهر و شب شصت، هفتاد تن از بازاندگان فتحعلی‌شاه و خانمهای درباری بر سر سفره‌اش حاضر می‌شدند. امیر کبیر چون با ولخرجیها و مداخلات این زن در امور سیاسی مخالف بود، مهدعلیا رهبری مخالفان را به عهده گرفت. پس از عزل امیر کبیر و

۱. تاریخ ایران، ص ۴۰۴. ۲. نقل و تلخیص از کتاب امیر کبیر، اقبال، صفحه ۲۴۱ به بعد

۳. همان، ص ۲۶۹. ۴. آگهی شاهان، پیشین، ص ۵۸

فرستادن او به کاشان، میرزا آقاخان در نخستین روزهای زمامداری به محارم خود گفته بود تا میرزا تقی خان زنده است، من نمی توانم قلمدان او را در جیبم بگذارم.»^۱ و حق داشت، زیرا «سہتاب نرخ روغن چراغ را می شکند.»

اشتباه امیر - از نظر هدایت خودداری امیر از قبول اسارت لشکر اشتباه بود.

«... با همه دانایی و توانایی و کدایت، می توان گفت در رد دستخط و خلعت اسارت لشکر دون وزارت کشور، قافیه را باخت و جامه شبیه بر تهمت‌ها که به او زده بودند ساخت... میرزا آقاخان را شعار بود... که به ضرورت ریش خودم را در کون خر می کنم، چون کارگذشت بیرون می آورم، می شویم، گلاب می زیم... بلا شبهه صلاح شخصی و خیر مملکت قبول اسارت لشکر بود. مثلی است، در آتش بودن بهتر است تا در کنار، قبول اسارت لشکر مجال سعایت به میرزا آقاخان نمی داد. به احترام در مرکز بود و با حضور او غلط کاری کمتر می شد و بلا شبهه رفع نگرانی از شاه می شد، باز اختیارات به خودش برمی گشت.»^۲

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود!

لقاب: امیر کبیر بعد از حسن صباح دومین کسی است که القاب بی معنی و مشتمز کننده را بر انداخت و دستور داد که در عریضه‌ها و نامه‌های رسمی که خطاب به وی می نویسند جز بیک عنوان ساده «جناب» به کار نبرند. برای مقامهای پایین تر نیز به ترتیب عنوان ثابتی مقرر کرد. مردم در تعجب ماندند که چطور وزیری آن القاب چاپلوسانه را از خود دور می نماید؟ اما امر او را گردن نهادند. «گویا فرق عظیمی است میان او و مردمی که دیگران را به سجده و نیایش مجبور می کنند... عنوانهای رسمی که در آن زمان به کار رفته از این قرار است: عنوان نواب والا، در مورد شاهزادگان درجه اول، جناب برای رئیس دولت، مقرب الخاقان و عالیجابه برای دیگر منصبهای دیوانی... علاوه بر این امیر در این فرمان منشیان را به سادگی نویسی و اجتناب از روده‌درازیهای سنشینه واداشته است و نامه‌های امیر به ناصرالدین شاه خود بسیار ساده و خالی از هرگونه تکلف است.»^۳

پس از قتل میرزا تقی خان امیر کبیر، رجال ایران دیگر خدمتگزار شاه نبودند، آنها توجهشان به همسایه‌های شمال و جنوب بود. رجال درباری به چشم خود دیدند چه کسی امیر کبیر را برداشت و به قتل رسانید و کدام دولت بود که میرزا آقاخان نوری را به صدارت رسانید. این رجال که در ظاهر، ایران مدار بودند، در اداره ایران از خود اختیاری نداشتند، دستور کسانی را به موقع اجرا می گذاشتند که آنها را در رأس امور ایران قرار داده بود... نمایندگان دول خارجی که سروکارشان با این اشخاص بود، بدون تردید در جنایاتی که این اشخاص مرتکب می شدند شریک بودند. ولی آنها این جنایات را خدمتی به کشور متبوع خود می دانستند... در این عملیات شخص آنها به هیچ وجه نفع شخصی نداشتند و شاید اگر آنها را به حال خود می گذاردند به چنین عملیاتی دست نمی زدند. ولی چون دستور از مافوق داشتند، منافع مملکت خودشان اقتضا می کرد با جدیت تمام این عملیات را انجام می دادند و مکلف بودند و چاره‌ای غیر از این

۱. سیاستگران دوره قاجار، پیشین، ص ۲۵

۲. امیر کبیر و ایران، پیشین، ص ۲۲۱

۳. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۵۷

نداشتند. اما اعتراض و ایراد بر آن وزراء و سیاست‌گردانهای ایرانیست که دانسته و فهمیده به یک چنین عملیاتی اقدام می‌کنند و چنین امتیازاتی را به اجابت می‌دهند. هرگاه در یک کشور اروپایی یک وزیری پول بگیرد، رشوه قبول کند، یا اجازه بدهد دیگران برای او پیش کشی و تعارف بفرستند، آن وزیر بی‌گفتگو تحت محاکمه درمی‌آید و به مجازات قانونی می‌رسد. فقط در ممالک عقب‌مانده و مستعمره این طوار اعمال ناپسند مجاز است و سرتکبین مجازات نمی‌شوند.^۱

دکتر فروریه فرانسوی که در سال (۱۸۸۹) ۱۳۰۷ همراه ناصرالدین شاه از اروپا به ایران آمد و سه سال در دربار ایران بود، کتابی نوشته است موسوم به سه سال در دربار ایران، وی در باب دادن امتیازات به عمال خارجی چنین می‌نویسد: «امتیاز روی امتیاز به سرور به اجانب داده می‌شود. طولی نخواهد کشید که تمام ایران به دست اجانب خواهد افتاد.»^۲

روسها و انگلیسیها با گذشت زمان کاملاً به ارزش اخلاقی و اجتماعی رجال ایران پی‌برده بودند. در نامه‌ها و مکاتبات رسمی خود آشکارا می‌نوشتند: «برای وزرای ایران از منطق، دلیل و برهان و مصالح و منافع آینده سلی کشورشان نباید سخن گفت. چه این مطالب در وجود آنها تأثیری ندارد، فقط توجه آنها معطوف به دو چیز است: «دو پول با پول انسان می‌تواند هر کاری را بخواهد با آنها انجام بدهد، فقط پول باید داد دیگر چانه زدن لزومی ندارد. هرگاه ما از این راه داخل شده بودیم، پیشنهاد خود را قبولانده بودیم و آنها راضی می‌شدند با ما کنار بیایند.»^۳

البته در دوره قاجاریه مردانی چون قائم مقام و امیر کبیر هم بودند که در مقابل دسایس اجانب مقاومت می‌کردند و از اقدامات ناصواب پادشاه وقت جلوگیری می‌نمودند. ولی در کشورهایی که با اصول حکومت فردی و استبدادی اداره می‌شوند، معمولاً دوران زمامداری این قبیل وزراء سخت کوتاه است. می‌گویند وقتی امیر کبیر معزول و عازم کاشان بود، به کسانی که به بدرقه او رفته بودند، گفت: «من تصور می‌کردم ایران به یک وزیر عالم و مجربی نیازمند است، حال می‌فهمم ایران باید یک پادشاه خوب داشته باشد.»^۴ اوضاع و وقایع جهان در یکی دو قرن اخیر به خوبی نشان می‌دهد که در هر دو مورد اسیر راه خطا رفته و اشتباه کرده است. اوضاع اجتماعی و اقتصادی هیچ کشوری را نمی‌توان به دستیاری چند وزیر یا اسیر «عالم و مجرب» بهبود کلی و اساسی بخشید. بلکه تنها راه پیشرفت و سعادت یک ملت بیداری و رشد فکری خود سردم است. مادام که سردم در پناه دموکراسی و حکومت ملی زمام کارها را به دست نگیرند و نمایندگان حقیقی خود را به مجلس نفرستند و دولتهای سلی روی کار نیابند و اعمال و کارهای آنها به وسیله مجلس نمایندگان و احزاب و اجتماعات سلی و جراید و مطبوعات آزاد، مورد بحث و انتقاد قرار نگیرد، هیچ دردی درمان و هیچ مشکلی بنحو اصولی و اساسی از بین نخواهد رفت. اگر امیر کبیر در یک محیط آزاد و دموکراتیک پرورش یافته بود، به جای آن که به فرد صاحب قدرتی تکیه کند، با حمایت و پشتیبانی مردم، دست به اقدامات اصلاحی می‌زد، و مسلماً نتایجی بهتر می‌گرفت و چنان فرجام غم‌انگیزی نداشت.

۱. تاریخ و اوضاع سیاسی محمود محمود، ج ۶، ص ۱۸۷ به بعد. ۲. همان، ص ۱۹۰.

۳. همان، ص ۲۷۹. ۴. زندگی امیر کبیر، اثر مکی، ص ۲۶۵.

کسانی که می‌نویسند «آزادی در میان هر ملتی که بروز کرد آن ملت را به خون و آتش کشید و هستی آنرا بباد داد...»^۱ «آزادی» را با هرج و مرج و آشفتگی اشتباه می‌کنند. ملت انگلستان قریب هفت قرن است که کمابیش از مزایای آزادی و دموکراسی برخوردار است و قرنه‌است که حکومت فردی از آن کشور رخت بر بسته است. صاحب‌نظران معتقدند که تمام پیروزیهای سیاسی و اقتصادی انگلستان از برکت دموکراسی و آزادی نصیب آن ملت شده است. قرنه‌است که در انگلستان به جای «فرد واحد» مجلس نمایندگان و کارشناسان مسائل اقتصادی و اجتماعی در هر زمینه‌ای به بحث و مذاقه می‌پردازند و برای درمان هر یک از دردهای اجتماعی متخصصین و کارشناسان روزهای متوالی به گفتگو و مشاوره می‌نشینند و نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را به هیأت دولت و نمایندگان ملت تسلیم می‌کنند. در کشور انگلستان، فرانسه، آمریکا و سایر کشورهای آزاد جهان ایجاد سدها یا احداث مریضخانه‌ها و مدارس و جز اینها پس از تصویب کارشناسان با رعایت‌الاهم فالاهم در سراسر کشور تحت اصول و برنامه و ضابطه صحیحی گسترش می‌یابد و هوی و هوس این و آن در ایجاد کارخانه، دانشگاه یا انشاء راه یا سد جدیدی در مملکت تأثیری ندارد.^۲

از آنچه گفتیم خصوصیات اخلاقی و هدفهای سیاسی امیر کبیر روشن شد. اکنون باید بدانیم که میرزا آقاخان نوری صدراعظم دیگر ناصرالدین‌شاه کمترین عنایتی به مصالح عمومی نداشت. تنها هدف او حفظ مقام صدارت بود و برای بقاء فرمانروایی خود، به هر پستی تن می‌داد. وی در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: «... هوا سرد است، ممکن است به وجود سبارک صدمه‌ای برسد. دو تا خانم بردارید ببرد ارغونیه (نزدیک قلهک) عیش بکنید.^۳ و توصیه می‌کند: آنجا پشت کوه قاف است هر شب متوالی عیش بفرمایید»^۴ و چنین آدمی آنقدر به حقیقت و اصول بی‌اعتنا بود که وقتی ناصرالدین‌شاه خواست پسر جیران معشوقه تجریشی خود (امیر قاسم‌خان) را ولیعهد کند، اعتمادالدوله برای این که ولیعهد را از نسل پادشاهان بدانند «نسبت محمدعلی تجریشی پدر جیران را به هولاکو-خان مغول پیوست.» و پسر خود را پیشکار ولیعهد قرار داد. چنین سردی، وقتی صحبت از قرارداد پاریس می‌شود که می‌خواهند افغانستان را از ایران جدا کنند و او صدراعظم است، به هیچ چیزی نمی‌اندیشد جز صدارت خودش. ببینید بیچاره فرخ‌خان کاشی را در چه تنگنایی قرار داده بوده است... اینک چند سطر از نامه مخصوص و رمز میرزا آقاخان به اسیرالملک فرخ‌خان:

«... فرداست که بهار می‌شود و... دوست محمدخان پنجاه هزار افغان... ن برهنه تازه نفس را به تحریک انگلیس بر سر هرات و آن قشون خسته ولکنته ما... سرازیر می‌کند و معلوم است که حالت هرات و آن قشون به کجا منجر می‌شود... زیادتر از همه درد بی‌پولی است. از شما که نمی‌توان پنهان داشت کار به جایی رسیده است که اشرفی‌های دوهزاری عهد

۱. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی، ج ۷، ص ۲.

۲. خان‌مک - اسان، سیاستگران دوره قاجاریه، ص ۱۸.

۳ و ۴. همان کتاب، ص ۱۷ و ۲۰.